جلسه 77- 1319

**سه‌شنبه - 28/02/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

تنبیهات قول اول در استصحاب

در ادامه بحث از استصحاب در شبهات حکمیه مطالبی هست که به آن اشاره می کنیم:

تنبیه اول: شبهة عدم جریان الاستصحاب فی الحکم الجزئی

مرحوم آقای خوئی و مرحوم استاد نه تنها از جریان استصحاب بقاء حکم کلی جلوگیری کرده اند، بلکه از استصحاب حکم جزئی در شبهات موضوعیه هم جلوگیری کرده اند.

گاهی نیاز هست به اجراء استصحاب در حکم جزئی، چون ما در برخی از موارد اصل موضوعی نداریم، مثلا اگر در بیع باید فسخ بکند بیع را شک کنیم که قبل از تفرق از مجلس بیع فسخ کرد تا فسخش نافذ باشد، و یا بعد از تفرق از مجلس فسخ کرد تا فسخش نافذ نباشد، می شود مصداق تعاقب حادثین و جهل به تاریخ این دو حادث، یعنی ما یک تفرق از مجلس بیع داریم ویک فسخ، نمی دانیم کدام یک زودتر حادث شد، استصحاب عدم الفسخ الی زمان التفرق معارضه می کند با استصحاب عدم التفرق الی زمان الفسخ و تساقط می کنند، اصل موضوعی از کار می افتد نوبت به اصل حکمی می رسد، اصل حکمی استصحاب بقاء ملکیت است برای مشتری نسبت به مبیع و برای بایع نسبت به ثمن.

اشکال اول: تعارض جعل و مجعول

آقای خوئی در مصباح الفقاهة در ابتدای بحث خیارات فرمود: همان اشکال معارضه بین بقاء مجعول با استصحاب عدم جعل زائد در حکم جزئی هم هست.

مقصود ایشان از استصحاب عدم جعل زائد طبعا عملیة الجعل است نه حکم انشائی، والا حکم انشائی که حدودش معلوم هست ما شکی در حکم انشائی نداریم، مقصود ایشان این است که حکم جزئی مجعول شارع است و نیاز دارد در وجود به ایجاد و جعل شارع، یک زمانی شارع ملکیت این مشتری را نسبت به این مبیع ایجاد و جعل نکرده بود، شک می کنیم ملکیت این مشتری را در این آن که بایع فسخ کرده است و لکن نمی دانیم قبل از تفرق از مجلس بود یا بعد از آن، استصحاب می گوید این ملکیت را یک زمانی جعل نکرده بود الآن هم جعل نکرده است، معارضه می کند با استصحاب بقاء مجعول یعنی بقاء ملکیت.

مرحوم استاد مصر بودند بر اینکه این اشکال معارضه درست است.

اشکال دوم: الشک فی بقاء الموضوع

خود آقای خوئی در مصباح الاصول ص 232 حدودا صریحا فرموده که استصحاب حکم جزئی جاری نیست للشک فی بقاء الموضوع، مستند عدم جریان استصحاب در بقاء حکم جزئی را مطلب دیگری ذکر کرده اند، فرمودند چون موضوع معلوم نیست باقی باشد، موضوع ملکیت مشتری نسبت به این مبیع بیعی است که فسخ نشده است قبل از زمان تفرق از مجلس، و ما شک داریم در اینکه این موضوع اینجا هست یا نیست، شاید این بیع بیعی است که فسخه البایع قبل تفرق المجلس.

{سؤال: آیا این شک در بقاء موضوع در حکم کلی مطرح نیست؟ جواب: در استصحاب در حکم کلی می گویند ما شک داریم که شارع چگونه حکم را مقید کرده است، آیا گفته است اذا تغیر الماء تنجس الی ان یزول تغیره یا گفته است اذا تغیر الماء تنجس الی أن یتصل بالماء الکر، و لذا استصحاب می کنیم بقاء نجاست این آب را بعد از زوال تغیر، معارضه می کند با استصحاب عدم جعل زائد، اما در مورد شک در حکم جزئی در شبهات موضوعیه مشخص هست که شارع چه کرده است، شارع فرموده است که مثلا المشتری مالک للمبیع مع عدم فسخ البایع قبل تفرق المجلس، موضوع مشخص است، و ما اگر استصحاب موضوعی جاری نکنیم شک می کنیم در بقاء موضوع، و با شک در بقاء موضوع استصحاب حکم نمی توانیم بکنیم، این محصل فرمایش آقای خوئی است}.

جواب آقای صدر از اشکال اول

آقای صدر در بحوث فکر کرده اند که آقای خوئی در آن اشکال اول که معارضه بین استصحاب بقاء مجعول وعدم جعل زائد بود نظر دارد به حکم انشائی، ولذا اشکال کرده اند که حکم انشائی که قطعا جعل شده است، و جعل هم که انحلال ندارد، جعل واحد است، ما شک داریم در بقاء حکم جزئی، و الا ما در حکم انشائی و جعل آن شکی نداریم، انحلال در جعل را هم که ایشان قبول ندارد بلکه معتقد است که حکم انشائیِ واحد جعل واحد دارد، ولذا گفته است که این فرمایش آقای خوئی تمام نیست.

عدم تمامیت جواب آقای صدر از اشکال اول

در حالی که عرض کردیم مقصود آقای خوئی از استصحاب عدم جعل زائد استصحاب عدم عملیة الجعل الزائد هست، چون می فرماید بقاء هر حکمی مثل حدوثش مجعول است به جعل شارع، مگر می شود حکمی باشد و مجعول به جعل شارع نباشد، ما به لحاظ عالم جعل که عالم عملیة الجعل هست شک می کنیم در اینکه آیا وجود این حکم جزئی در زمان شک جعل شده است یا جعل نشده است، استصحاب عدم جعل می کنیم.

جواب صحیح از اشکال اول

اقول: ولکن این اشکال که آقای خوئی و استاد بر استصحاب حکم جزئی وارد کرده اند تمام نیست:

اولا: این خلاف صحیحه اولی و ثانیه زراره است، در صحیحه اولی زراره حضرت استصحاب کرد بقاء طهارت را از حدث، در حالی که اصل موضوعی اگر می خواست جاری بشود استصحاب عدم حصول نوم بود در موارد شک در نوم، در صحیحه ثانیه زراره هم در شک در اصابت دم بر لباس امام استصحاب کرد بقاء طهارت ثوب را، انک کنت علی یقین من طهارتک، امام استصحاب کردند حکم جزئی را، حالا ما بگوئیم که این استصحاب جاری نمی شود؟

آقای خوئی در جواب فرموده اند: قطعا این استدلال امام از باب تقریب عرفی است به ذهن مخاطب نه بیان فنی، امام بیان فنی نمی خواستند بفرمایند، بلکه یک بیان و تقریب عرفی برای تقریب به ذهن عرف بود، چون اسهل بود فهمش برای عرف استصحاب بقاء طهارت را مطرح کردند، والا حتی اگر استصحاب در حکم جزئی هم جاری باشد با وجود استصحاب سببی و موضوعی نوبت به آن نمی رسد، اصل سببی حاکم است بر اصل مسببی، اصل موضوعی حاکم است بر اصل حکمی، این نشان می دهد که امام بیان فنی نمی خواستند داشته باشند، بلکه یک بیان عرفی اقناعی بود برای تفهیم به مخاطب.

اقول: انصافا این مطلب درست نیست، شمای آقای خوئی اصل مسلم می گیرید که استصحاب موضوعی مقدم است بر استصحاب حکمی ای که موافق با اوست!!، اگر استصحاب موضوعی مخالف باشد با استصحاب حکمی، مثل استصحاب نجاست آب برای حکم به طهارت این ثوبی که در این آب شسته شده است، خوب استصحاب موضوعی می گوید این آب پاک است، خوب این مقدم است بر استصحاب نجاست ثوب که اصل مسببی و حکمی هست، چون متخالفین هستند، اما در جائی که استصحاب موضوعی و حکمی متوافقین هستند مثل مورد صحیحه اولی و ثانیه زراره، خوب استصحاب عدم نوم نتیجه اش بقاء وضوء است و استصحاب بقاء وضوء هم همان نتیجه را دارد، استصحاب عدم اصابت دم نتیجه اش طهارت ثوب است استصحاب طهارت ثوب هم همان نتیجه را دارد، در اصول متوافقه شما مصادره به مطلوب می فرمائید که با وجود اصل سببی نوبت به اصل مسببی نمی رسد، خود بیان امام علیه السلام دلیل است بر اینکه با وجود استصحاب سببی موافق می شود استصحاب مسببی و حکمی جاری کرد، و ظاهر کلام امام حجت است، هذا اولا.

ثانیا: جناب آقای خوئی و جناب استاد! ما راجع به عملیة الجعل توضیح بدهیم، مثل بحوث نیستیم که کلا منکر انحلال در جعل است، ولذا اگر شک کنیم در مایعی که این مایع خمر است یا خلّ، معتقدیم می شود استصحاب کرد عدم جعل نجاست را برای این مایع، چرا؟ زیرا کل خمر نجس انحلال در جعل دارد، و اگر این مایع خمر است یک پر جعل هم شامل این می شود، استصحاب می کنیم عدم تعلق جعل را به این مایع، جعل نجاست یک زمانی نشده بود نسبت به این مایع، استصحاب می گوید امروز هم جعل نشده است.

در عام و مطلق شولی اگر انحلال در جعل نباشد ما هیچ توجیهی نداریم برای فرق بین نهی از صرف الوجود و نهی از مطلق الوجود، یا امر به صرف الوجود و امر به مطلق الوجود، نهی از صرف الوجود مثل اینکه مولا به عبدش بگوید لاتتکلم که غرضش این است که عبد هیچ سخن نگوید چون اگر یک بار تکلم کند دشمن می فهمد که این عبد کر و لال نیست و دیگر این عبد نمی تواند از دشمن جاسوسی کند، می گوید لاتتکلم، این نهی از صرف الوجود است، یک بار تکلم کرد عبد دیگر هدف مولا خنثی می شود، این نهی از صرف الوجود با نهی از مطلق الوجود که مولا به این عبد می گوید لا تتکلم چون هر سخنی که این عبد می گوید در معرض خطر یا آبروریزی است، انحلالی است، اگر ده بار هم تکلم کند بار یازدهم مولا از او می خواهد که تکلم نکن، فرق بین نهی از تکلم صرف الوجودی و نهی از تکلم مطلق الوجودی جز به اینکه در مرحله جعل فرق بین این دو هست توجیه دیگری ندارد، یکی نهی واحد است که تعلق گرفته به طبیعت تکلم، و دیگر نهی متکثر است، جعل می کند نهی های متکثر را به تعداد افراد تکلم از قبیل وضع عام موضوع له خاص.

مثال بزنم برای انحلال در جعل در این نهی به نحو مطلق شمولی:

زعیم ممکن است در روز عید غدیر صلاح بداند که نام نوزادهای این روز را در فلان شهر علی بگذارد، بگوید وضعت اسم علیٍّ للمولود فی هذا الیوم فی مستشفی هذا البلد، خوب این وضع عام موضوع له خاص است، اگر صد نوزاد داریم هر نوزادی اسمش علی است به نحو اسم علَم، نه اینکه وضع عام موضوع له عام باشد مثل وضعت لفظ النار علی ذلک الشئ الحار، بر آتشلفظ نار را وضع کردم، آن می شود وضع عام موضوع له عام، این فرد از آتش موضوع له لفظ نار نیست بلکه مصداقی است از آن طبیعت موضوع له لفظ نار، ولی در مثال اسم علی بر نوزادهای آن شهر، این نوزاد مصداق موضوع له لفظ علی نیست بلکه خودش موضوع له لفظ علی است، می شود وضع عام موضوع له خاص، واگر شک کنیم که این نوزاد جزء آن نوزادهایی بود که در آن شهر نام علی را بر آنها گذاشته اند استصحاب می کنیم عدم وضع لفظ علی را بر این نوزاد، چون اختلاف است که این نوزاد در آن شهر بود در آن روز یا در یک شهر دیگر بود، استصحاب عدم وضع لفظ علی را بر این نوزاد اثبات می کند.

ما انحلال در جعل که می گوئیم یعنی این، یعنی وضع عام موضوع له خاص، و این در نهی شمولی است.

و همینطور در امر به صرف الوجود و امر به مطلق الوجود؛ مولا یک بار می گوید توضأ بالماء و یک وقت می گوید اکرم العالم، توضأ بالماء صرف الوجودی است با هر آبی که لازم نیست وضوء بگیریم بلکه یک وضوء می گیریم با یک آب، فرقش چیست؟ اگر مولا لحاظ نکند که جعل در یک جا انحلالی است و در یک جا غیرانحلالی است توجیه دیگری دارد؟ اکرم العالم و قلّد العالم، قلّد العالم صرف الوجودی است، صد عالم است من از هر صد عالم که تقلید نمی کنم بلکه از یکی از اینها تقلید می کنم، ولی اکرم العالم شمولی است، این هیچ توجیهی غیر از انحلال در جعل برای اکرم العالم که مطلق شمولی است در مقابل قلّد العالم که یک امر وحدانی است به تقلید عالم ندارد، خلاف وجدان است که لاتتکلم صرف الوجودی یعنی لاتوجد اول تکلم، این خلاف وجدان است، مولا وقتی می گوید لاتتکلم دارد لحاظ می کند طبیعت تکلم را منتهی نهی واحد می کند، قلّد العالم هم معنایش این نیست که قلّد اول عالم، توضأ بالماء هم که صرف الوجودی است نه یعنی توضأ باول ماء، بلکه یعنی فقط یک وجوب وضوء به ماء هست، برخلاف اکرم العالم که به تعداد افراد عالم می خواهد جعل کند وجوب اکرام را علی نحو الوضع العام و الموضع له الخاص.

نگوئید که آقا! مگر مولا چند عملیة الجعل دارد؟ می گوئیم مگر در مثال نوزادها زعیم چند عملیة الوضع دارد؟ یک لحظه بلندگو را آوردند جلو زعیم او گفت وضعت اسم علی للمولود فی مستشفی هذا البلد فی هذا الیوم، همین عملیة الوضع بود ولی وضع عام موضوع له خاص شد، انحلال در جعل یعنی این، خوب نتیجه اش این است، در جائی که شک داریم که این فرد فردی است از مصادیق این موضوع له خوب شک می کنیم در جعل و وضع نسبت به او، کل خمر نجس اگر این مایع هم خمر است یک جعلی شامل او می شود، اصل عدم جعل مشکوک است نسبت به این فرد.

{سؤال: این عدم ازلی است یا عدم نعتی؟ جواب: عدم نعتی است، مولا یک زمانی جعل نکرده بود نجاست را برای این مایع، سالبه به انتفاء موضوع نیست تا استصحاب عدم ازلی باشد، کان المولی موجودا ولم یجعل النجاسة لهذ المایع المشکوک کونه خرما فنستصحب عدم جعله}.

ولذا ما مشکلی با انحلال در جعل نداریم.

اما می گوئیم عرفا در موارد شک در بقاء حکم جزئی، حکم جزئی پایان یافته باشد یا باقی باشد این ناشی از سعه وضیق عملیة الجعل نیست عرفا، مثلا من لباسم نجس شده بود با خون، آن را شستم با یک مایعی که توارد حالتین در آن شده، یک زمانی آب بود و یک زمانی مضاف بود، توارد حالتین شده، اصل موضوعی دیگر نداریم، چون اصل موضوعی تعارض کرد در توارد حالتین، می گوئیم خوب ما استصحاب می کنیم که شارع این لباس را وقتی خون به او افتاد نجس قرار داده بود، این ثوب نجس بود بعد از اصابت دم، شک می کنیم در بقاء نجاست این لباس بعد از شستن این لباس به این مایع مشکوک، اگر فی علم الله این لباس با آب شسته شده نجاستش از بین رفته، با آب مضاف شسته شده نجاستش باقی است، اگر نجاستش باقی باشد عرفا جعل شارع بیشتر بوده؟ یا نه مولا از اول گفت هذا الثوب نجس الی ان یغسل بالماء، جعل شارع به این خورد، عرف می گوید ما شک داریم غسل بالماء ام لا، والا سریع برویم این لباس را آب بکشیم یا دیر آب بکشیم این تأثیری در کم شدن یا زیاد شدن جعل مولا ندارد حتی عملیة الجعل، ولذا حداقل به نظر عرفی اگر این لباس با آب شسته نشده و هنوز نجس باشد این نجس بودنش انطباق همان هذا الثوب نجس الی ان یغسل بالماء است، ناشی از جعل زائد نیست تا استصحاب کنیم عدم جعل را نسبت به نجاست این آب در این زمان.

ولذا به نظر ما این اشکال معارضه استصحاب عدم جعل زائد با استصحاب بقاء مجعول در حکم جزئی جاری نیست.

جواب از اشکال دوم

اما اشکال دوم مرحوم آقای خوئی که در مصباح الاصول ذکر کرده اند، واقعا از ایشان عجیب است، خود ایشان مثل بزرگان دیگر فرموده اند: مراد از بقاء موضوع در استصحاب وحدت قضیه متیقنه با قضیه مشکوکه است عرفا، ما به موضوعِ در لسان دلیل کار نداریم، خود ایشان فرمود ممکن است در لسان دلیل بگوید الماء المتغیر نجس، ولی عرف می گوید معروض نجاست ذات ماء است و تغیر حیثیت تعلیلیه است واز حالات آبی است که معروض نجاست است، با اینکه شارع گفت الماء المتغیر نجس وبعد از زوال تغیر موضوع در لسان دلیل یقینا برطرف شد و از بین رفت، اما عرف می گوید آنی که نجس بود این آب بود در حال تغیر، واگر بعد از زوال تغیر نجس باشد ادامه نجاست قبلی است، و معروض نجاست هم ذات ماء است، تغیر او حیثیت تعلیلیه است، ولذا فرمود استصحاب بقاء مجعول جاری است.

آنوقت آیا تعجب ندارد که اگر علم به زوال تغیر داریم استصحاب بقاء مجعول جاری است فی حد نفسه به نظر آقای خوئی، ولی معارضه می کند با استصحاب عدم جعل زائد، ولی اگر شک در حدوث تغیر داریم در شبهات موضوعیه، اینجا استصحاب نجاست این آب مبتلا شود به شک در بقاء موضوع، این عجیب نیست؟ علم به زوال تغیر پیدا کنیم ولی احتمال بقاء حکم را بدهیم آقای خوئی فرمود اشکالی ندارد استصحاب کنید بقاء کون هذا الماء نجسا، چون معروض نجاست ذات آب است و تغیر از حالات است و حیثیت تعلیلیه است برای عروض نجاست عرفا بر ذات آب، البته آقای خوئی فرمود من معارضه می بینم بین این استصحاب بقاء مجعول با استصحاب عدم جعل زائد، آن هم در این مثال که استصحاب حکم الزامی می خواهیم بکنیم، والا اگر استصحاب بقاء طهارت می کردیم بقاء طهارت از خبث بقاء طهارت از حدث، می فرمود آنجا مشکلی نداریم معارضه نمی کند با استصحاب عدم جعل زائد طهارت، این را قبلا بیان کردیم، مشکل نداشت ایشان با استصحاب بقاء مجعول فی حد ذاته، آنوقت وقتی شک می کنیم در شبهه موضوعیه در وجود تغیر بقاء تغیر ولی نمی توانیم یا نمی خواهیم استصحاب کنیم بقاء تغیر را، آنوقت ایشان می فرماید استصحاب بقاء نجاست مقتضی ندارد چون شک در بقاء موضع داریم، این خیلی عجیب است، بقاء موضوع به نظر عرف شک در او نداریم، چون معروض نجاست ذات آب است، یا معروض نجاست در مثال ثوب ذات ثوب است، این لباس بعد از اینکه خون به او افتاد نجس شد چون خون در او افتاد، ونجس می ماند چون شسته نشده است، نه اینکه موضوعِ نجاست الثوب غیر الغسول است، در مثال بیع هم من مشتری معروض ملکیتم، من مالک بودم نسبت به این کتاب قبل از فسخت گفتن بایع، اما نمی دانم آیا الآن من هنوز مالک این کتاب هستم، معروض ملکیت من مشتری هستم و فسخ و عدم فسخ بایع از حالات است، عدم الفسخ بایع حیثیت تعلیلیه است برای بقاء ملکیت من.

{سؤال...جواب: ملکیت معروضش زید است که این کتاب را خرید، نه زیدی که خرید این کتاب را به خریدنی که لم یفسخه البایع قبل تفرق المجلس، اینکه معروض ملکیت نیست، اینها از حالات و از حیثیات تعلیلیه است برای اینکه عارض بشود ملکیت بر ذات این مشتری}.

ولذا این اشکال وارد نیست و استصحاب حکم جزئی جاری است.

یک اشکالی در بحوث به آقای خوئی کرده اند، او را هم عرض کنیم، فرموده اند که شمای آقای خوئی قائل به معارضه شدید!، حالا آقای خوئی از اشکال معارضه برگشت ولی این اشکال را به مرحوم استاد می شود متوجه کرد، که شما قائل شدید به معارضه بین استصحاب بقاء مجعول و استصحاب عدم جعل زائد، اگر معارضه بکنند اصلا این استصحاب عدم جعل زائد اگر جاری بشود و بخواهد با استصحاب حکم جزئی معارضه کند با آن استصحاب موضوعی هم معارضه می کند که خلاف نص روایات و قدر متیقن از استصحاب است، برای اینکه جایی که استصحاب موضوعی جاری می شود می گوید این لباس هنوز با آب شسته نشده، نه در این مثال توارد حالتین در این مایعی که این ثوب را با او شستیم، نخیر در اصل غسل این لباس اگر شک بکنیم، استصحاب عدم غسل بالماء اصل موضوعی است بلا اشکال استصحاب ثابت می کند بقاء نجاست را، در بحوث فرموده اند اگر معارضه جعل و مجعول را اینجا پیش بگیرید و استصحاب عدم جعل زائد اینجا موضوع داشته باشد برای جریان، خوب این استصحاب عدم جعل نجاست برای این ثوب در این زمان مشکوک با آن استصحاب موضعی عدم الغسل بالماء تعارض می کنند، استصحاب عدم جعل زائد که اصل مسببی نیست، موضوع فقط نسبت به حکم فعلی سبب و مسبب است، چون موضوع وقتی موجود شد حکم فعلی موجود می شود، اما جعل که از نتائج وجود موضوع نیست، آنی که بعد از وجود موضوع حادث می شود حکم فعلی است نه جعل مولا، جعل مولا که مترتب نیست بر وجود موضوع، ولذا استصحاب موضوعی عدم الغسل بالماء نمی تواند اثبات کند که برای این ثوب که شک می کنیم با آب شسته شده یا نه جعل شده برای این ثوب نجاست در این زمان دوم، ترتب جعل بر موضوع این درست نیست، آنی که مترتب است بر موضوع مجعول است که بعد از وجود موضوع حکم فعلی موجود می شود، اما بعد از وجود موضوع جعل که موجود نمی شود.

اقول: این اشکال بحوث وارد نیست، برای اینکه این اشکال بحوث خیلی پررنگ بشود مثال بزنیم به همان جائی که قبول داشتیم استصحاب عدم جعل را در شبهه موضوعیه، در مواردی که شک داریم در مصداق بودن یک فردی برای طبیعت؛ خوب ما در آن مثال مایعی که نمی دانیم خل است یا خمر، استصحاب می گوید هنوز خمر است خل نشده است، که اصل موضوعی است دیگر، از آن طرف استصحاب عدم جعل را هم ما قبول داریم در این مثال، استصحاب عدم جعل نجاست بر ایت مایع که نمی دانیم خل است یا خمر، ولکن انصافا وقتی استصحاب گفت این مایع خمر است خوب عملیة الجعل را هم نسبت به نجاسة الخمر ما می دانیم، ما می دانیم که شارع جعل کرده است نجاست را برای خمر، ما که شک داریم که نجاست برای این مایع مشکوک جعل شده یا نه چون احتمال می دهیم که خل باشد، وقتی استصحاب گفت این خمر است، خوب خمر بودن این مایع سبب شمول آن عملیة الجعل می شود نسبت به این فرد، سبب انحلال عملیة الجعل می شود نسبت به این فرد، شارع به نحو وضع عام موضوع له خاص برای هر فردی از افراد خمر جعل نجاست کرد، خوب اگر واقعا این مایع خمر باشد به نحو وضع عام موضوع له خاص یک پر آن جعل شامل این هم می شود دیگر، شک در شمول جعل نسبت به این فرد مشکوک ناشی است از اینکه شک داریم که این فرد خمر است یا خمر نیست، وقتی استصحاب گفت این مایع خمر است ما شمول جعل را نسبت به افراد خمر می دانیم.

وان شئت قلت: ما یک قاعده ای داریم در اصول، اگر دو تا حالت داشتیم یکی از این دو حالت ناسخ حالت دیگر بود، مثلا طهارت آب ناسخ نجاست ثوب نجسی است که با این آب شسته بشود، اصل جاری در آن حالت ناسخه یعنی آن قاعده طهارت در آب عرفا مقدم است بر آن اصل جاری در حالت منسوخه، ولذا قاعده طهارت در آب مقدم می شود بر استصحاب نجاست ثوب، برای اینکه طهارت واقعیه این آب ناسخ نجاست واقعیه این ثوب است که به او شسته شده است، و اصل طهارت این آب هم ناسخ اصل نجاست ثوب است عرفا، اینجا هم همین است، اگر فی علم الله این مایع خمر باشد خوب این ناسخ عدم الجعل است، چرا؟ برای اینکه شارع جعل کرد نجس بودن را لکل فرد من افراد الخمر، اگر این مایع خمر شده باشد خوب این ناسخ عدم الجعل نجاست است، چون شارع جعل نجاست کرد لافراد الخمر، شارع که نمی آید برای این یک عملیة الجعل مستقلی بکند، بلکه مثل همان وضع عام موضوع له خاص است، خوب استصحاب می گوید این مایع خمر است، اگر فی علم الله خمر باشد ناسخ عدم الجعل نسبت به این است، استصحابی هم که می گوید این خمر است ناسخ استصحاب عدم الجعل است.

ولذ ااین اشکال وارد نیست.

ولی استصحاب حکم جزئی لا اشکال فیه ابدا. یقع الکلام فی المطلب الثانی غدا انشاء الله.